

جریان‌های افراطی و تکفیری در منطقه و راهکارهای مقابله با آنها با توجه به نقش خاورمیانه‌ای روسیه

محمدرضا رستمی^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. آقای محمدرضا رستمی، دکترای روابط بین الملل از دانشگاه علامه طباطبائی rezarostami1403@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱/۱۸

چکیده

ناآرامی‌های خاورمیانه که در چند سال گذشته فضای سیاسی و امنیتی منطقه را ملتهب کرده است، به سربرآوردن و یا احیای جریان‌های افراطی و تروریستی دامن زده است که با ایدئولوژی ستیزه‌جو و مطلق‌گرای خود، ثبات و آرامش کشورهای درگیر چالش‌های سیاسی را به مخاطره افکنده‌اند. افزون‌بر این، از آنجاکه دگرگونی‌های سیاسی خاورمیانه منافع و امنیت بازیگران دولتی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را درگیر می‌کند، فعالیت و سرنوشت عوامل مرتبط با این دگرگونی‌ها از جمله گروه‌های افراطی را در ارتباط با سیاست‌های بازیگران دولتی قرار می‌دهد و در این زمینه مفهوم جنگ نیابتی بین قدرت‌های رقیب نیز مطرح می‌شود. یکی از بازیگران ذی‌نفع و فعال در حوادث منطقه، روسیه است. در این میان، شناخت نقش بازیگری چون روسیه در تحولات خاورمیانه اهمیت می‌یابد. پرسش آن است که انگیزه‌های روسیه برای ورود به منطقه ناآرام خاورمیانه چیست و این کشور چه نقشی را می‌تواند در مبارزه با جریان‌های تکفیری و تروریستی در این منطقه ایفا کند؟ در این نوشتار استدلال می‌شود که اثبات موقعیت بین‌المللی خود به منزله قدرتی بزرگ و نیز دور کردن صحنه مواجهه با غرب از مرزهای روسیه، از انگیزه‌های مسکو در تقویت حضور خود در خاورمیانه است. از این دیدگاه، با توجه به رویکرد مسکو به رویدادهای خاورمیانه، می‌توان مبارزه با گروه‌های تروریستی را تسهیل کرد و سرکوب جریان‌های مانند داعش را مخرج مشترک سیاست مسکو با بازیگران مختلف منطقه دانست.

▪ واژگان کلیدی:

خاورمیانه، سوریه و عراق، جریان‌های سلفی و افراطی، روسیه

مقدمه

در سال‌های گذشته بسیاری از کشورهای خاورمیانه شاهد تحولات پرشتاب و ژرف سیاسی و امنیتی بوده‌اند. در حالی که فرایند دولت‌سازی و ایجاد ثبات در عراق به‌دنبال اشغال این کشور توسط آمریکا در سال ۲۰۰۳ هنوز به فرجام نرسیده بود، دگرگونی‌هایی که از اوایل ۲۰۱۱ چندین کشور شمال آفریقا و خاورمیانه را درنوردید و بنابر مواضع متفاوت ناظران به بیداری اسلامی و بهار عربی نام‌بردار شد، تصویری را از منطقه ترسیم کرد که در آن حوادث چندلایه، منافع و امنیت بازیگران متفاوت منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را متأثر می‌نمود. در این میان، شکل‌گیری سریع گروه‌های گریز از مرکز که بسیاری از آنها صفت اسلامی و جهادی را یدک می‌کشند و چالش و فرصتی که این گروه‌ها برای قدرت‌های درگیر در رویدادهای خاورمیانه ایجاد می‌کنند، قابل تأمل و بحث فراوان است. در حالی که القاعده و شعبه‌های آن مانند جبهه النصره در سوریه، همچنان و به‌رغم فعالیت مداخله‌گرانی چون آمریکا به حیات و کنشگری فعال خود ادامه می‌دهند، سر برآوردن گروه دولت اسلامی یا دولت اسلامی عراق و شام (داعش) که با طیف گسترده‌ای از بازیگران در ستیز است، بار دیگر مسئله چگونگی برخورد با جریان‌های ثبات‌زدای تروریستی را به‌میان آورده است. با توجه به اینکه در روند رویارویی‌های سال‌های گذشته به‌ویژه در کشورهای سوریه و عراق، مفهوم جنگ نیابتی بین قدرت‌های پشت پرده مطرح شد، تحولات جدید، این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه می‌توان از ظرفیت منافع و چالش‌های مشترک قدرت‌های گوناگون به‌منظور سرکوب و تحدید گروه‌های تروریستی در منطقه استفاده کرد؟ گروه دولت اسلامی نه‌تنها با دولت‌های مرکزی عراق و سوریه و حامیان منطقه‌ای این دولت‌ها سر ستیز دارد، بلکه در برنامه‌های اعلامی خود، مقابله با قدرت‌های فرامنطقه‌ای از جمله غرب را نیز در دستور کار قرار داده و افزون‌بر این، با جلوه‌های استقلال‌طلبی اقلیت‌ها مانند خودمختاری مناطق کردنشین در دو کشور سوریه و عراق، به دشمنی برخاسته است. محکومیت بین‌المللی رفتارهای گروه داعش یا دولت اسلامی و ائتلاف محدودی که

واشنگتن به منظور تضعیف این گروه از طریق حملات موردی نظامی شکل داده، جایگاه سایر بازیگران را که به طور رسمی در این ائتلاف حضور ندارند در مقابله با جریان‌های تروریستی منطقه قابل تأمل کرده است. به طور مشخص می‌توان از روسیه به‌منزله بازیگری بین‌المللی یاد کرد که در موارد پرشماری با رویکرد غرب و سیاست یکجانبه آمریکا در خاورمیانه، مخالفت کرده است و درعین حال تحت تأثیر درگیر بودن با چالش افراط‌گرایی در پیرامون خود و نیز بنا بر ملاحظات استراتژیک و امنیتی، مهار گروه‌های افراطی را دور از مرزهای خود و در کشورهای عربی در دستور کار قرار داده است. از این منظر می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چه انگیزه‌هایی در تقویت حضور و مداخله روسیه در تحولات منطقه دخیل بوده‌اند و مسکو چه منافی را از مشارکت در سرکوب تروریسم در خاورمیانه کسب می‌کند؟ در پاسخ می‌توان به تلاش کرملین برای احیا و تقویت موقعیت خود به‌عنوان یک قدرت بزرگ بین‌المللی و نیز کشاندن صحنه رقابت و رویارویی با غرب به ورای مرزهای روسیه اشاره کرد. همچنین با توجه به نزدیکی ایدئولوژیک و نیز همکاری عملیاتی مخالفان روسیه در قفقاز شمالی از جمله چچن با گروه‌های تروریستی خاورمیانه، روسیه منافع ملموسی در مشارکت در مقابله با جریان‌ات تکفیری و تروریستی خاورمیانه دارد. در این نوشتار تلاش می‌شود با رویکردی تبیینی-قیاسی، به ظرفیت‌ها و امکانات مهار و مقابله با جریان‌ات و گروه‌های افراطی و تروریستی در سوریه و عراق با توجه به مواضع و نقش کرملین پرداخته شود و راهکارهایی برای تسهیل سرکوب این جریان‌ات ارائه شود. به این منظور لازم است شناختی از پیشینه فعالیت گروه‌های اسلامی به‌طور عام در منطقه و جایگاه این گروه‌ها در سیاست قدرت‌هایی نظیر ایران و آمریکا و نیز درکی از منافع استراتژیک و اهداف بین‌المللی روسیه داشته باشیم.

۱. چارچوب نظری: چندجانبه‌گرایی

برای تبیین نقش مسکو در خاورمیانه، از رویکرد چندجانبه‌گرایی در روابط بین‌الملل بهره می‌گیریم. روسیه همواره تأکید کرده است که هدف سیاست خارجی آن، دستیابی به چندجانبه‌گرایی است و درعین حال آرزوهای روسیه در مورد قدرت بزرگ بودن، گسترده‌اند.

لذا ناسازگاری بین چندجانبه‌گرایی و تحکیم موقعیت مسکو به‌منزله قدرتی بزرگ، با این توضیح رفع می‌شود که در پندار رهبران روسیه، چندجانبه‌گرایی با سازماندهی صحیح محیط بین‌المللی به‌نحوی که به بازگشت روسیه به جایگاه قدرت بزرگ و قرار نداشتن در سایه دیگران کمک کند، در پیوند است. با این حال در تحلیل سیاست خارجی روسیه، این چندجانبه‌گرایی نیست که در ابتدا خودنمایی می‌کند. دلایلی برای پررنگ نبودن چندجانبه‌گرایی در ماهیت سیاست خارجی کرملین وجود دارد. نخست اینکه در این جهت‌گیری، جنبه نمایشی غلبه دارد و مسکو سرمایه و نیروی لازم را برای عملی کردن مفهوم چندجانبه‌گرایی فراهم نمی‌کند و هنگامی که جهت‌گیری یادشده مانعی بر سر راه منافعش باشد، از تلاش‌های چندجانبه‌جانبداری نمی‌کند. دوم اینکه به‌دلیل ناسازگاری بلندمدت اتحاد جماهیر شوروی با نهادهای تحت سیطره غرب و عملکرد اخلاص‌گرانه مسکو در شورای امنیت سازمان ملل متحد و نیز تمایل کرملین به تحت انقیاد درآوردن نهادهای تحت رهبری شوروی به‌منظور تأمین منافع مضیق یک بازیگر، یعنی روسیه به‌منزله جانشین شوروی، گمان نمی‌رود که کرملین تعهدی بلندمدت به چندجانبه‌گرایی داشته باشد. سوم اینکه چندجانبه‌گرایی مفهومی نیست که قابل اطلاق به هرگونه سیاست خارجی باشد؛ زیرا از یک سو ممکن است یک بازیگر به‌رغم اعلام التزام به این مفهوم، به‌نحوی متفاوت رفتار کند، و از سوی دیگر، خود این مفهوم پرنوسان و بی‌ثبات است (Legvold, 2009: 22). همچنین باید در نظر داشت که چندجانبه‌گرایی با شماری از مفاهیم در ارتباط است؛ به‌عنوان مثال چندجانبه‌گرایی به‌منزله یک مفهوم، هم‌دربرگیرنده مفهوم امنیت جمعی (یکی برای همه و همه علیه هر ناقض صلح) است و هم با امنیت متقابل (مجموعه خودگزینش‌شده‌ای از دولت‌ها علیه تهدیدی مشخص) اشتراک دارد. افزون‌بر این، چشم‌اندازهای چندجانبه‌گرایی با توجه به قطبیت رایج در نظام بین‌الملل تحت تأثیر قرار دارند و در گذشته با نفوذ نظام دوقطبی و امروز متأثر از شکاف تک‌قطبی و چندقطبی بوده‌اند. حیطه‌های چندجانبه‌گرایی نیز منطقه‌ای و جهانی بوده و اغلب تحرکات، تقاضاها و آثار چندجانبه‌گرایی در این دو حیطه متفاوت است. چهارم اینکه چندجانبه‌گرایی معاصر، در

قلمرو هنجارها، بین «هنجارهای مداخله‌گرایی»^۱ (مداخله‌گرایی بشردوستانه) و هنجار کهن و وستفالیایی حاکمیت دولت گرفتار شده است (Legvold, 2009: 22). مفهوم روسی چندجانبه‌گرایی یا در ادبیات رسمی روسیه «دیپلماسی چندجانبه»^۲ از عناصر مشخصی تشکیل شده است. از یک سو این مفهوم به گستردگی به منزله «رهبری جمعی»^۳ یا کنسرتی از قدرت‌های بزرگ دربرگیرنده خود روسیه درک می‌شود که باید ظهور جهانی چندقطبی را به رسمیت بشناسد و منعکس کند. مفهوم مزبور به دنبال مدیریت چالش‌های جهانی شدن بر مبنای مذاکره بر سر استراتژی‌ها از سوی قدرت‌های عمده است. از سوی دیگر، رویکردهایی در مسکو برای نهادمند کردن و اجرایی نمودن این‌گونه رهبری جمعی مدنظر است که سازمان ملل متحد و شورای امنیت و نیز گروه ۸ نمونه‌های آن به‌شمار می‌روند (Zagorski, 2009: 56).

۲. شکل‌گیری گروه‌های اسلامی: قوام قطب‌بندی ایدئولوژیک در خاورمیانه

برای درک بهتر نگرش بازیگران دولتی نسبت به جریان‌ات جدید که صفت اسلامی دارند، بررسی تاریخچه شکل‌گیری این گروه‌ها و جنبش‌ها و اهداف فعالیت آنها در دهه‌های گذشته لازم است. تاریخچه جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه را باید از حیث مقابله با استعمار و در کل، سیاست‌های غرب درک کرد. استعمارزدایی و ویژگی سیاست بسیاری از مناطق جهان در چند دهه گذشته بوده است. در خاورمیانه و اوراسیا، مقابله با غرب رنگ‌وبوی اسلامی گرفت و از آنجاکه دولت‌ها به‌تنهایی توانایی رویارویی با غرب را نداشتند، صف‌آرایی هماهنگ در قالب امت مطرح شد. به‌دنبال شکست اعراب در جنگ‌های پی‌درپی با رژیم صهیونیستی، اسلام‌گرایی به‌عنوان بدیلی برای دولت‌های ناتوان عرب سر برآورد که هم‌زمان ستیز با استبداد داخلی و دشمنان خارجی را هدف حملات خود قرار داد. به‌موازات اسلام‌گرایی، اقلیت‌های قومی و مذهبی در خاورمیانه دیگر حاضر به تمکین در برابر رژیم‌های اقتدارگرا نشدند و شیعیان، مسیحیان، قبطی‌ها، کردها، بربرها و دیگر اقلیت‌ها در

1. New Norms of Interventionism
2. Multilateral Diplomacy
3. Collective Leadership

برابر فرایند یکسان‌سازی رژیم‌های اقتدارگرا و موروثی یا پاتریمونیال^۱ مقاومت کردند. این وضعیت از یک سو ابزاری برای اجرای سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» در اختیار غرب قرار داد و از سوی دیگر، منبعی برای بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی در کشورهای منطقه شد (Fuller, 2006-2007: 140-141).

سیاسی شدن دوباره اسلام، پدیده‌ای بود که سابقه آن به پیش از قرن بیستم برمی‌گردد. تلاش برای تشکیل جنبش‌های نواندیش اسلامی، در اواخر قرن نوزدهم و با تلاش‌های نواندیشانی چون جمال‌الدین اسدآبادی، محمد عبده و حسن‌البنّا صورت گرفت. پس از آن موج جدید سیاسی‌شدن اسلام و توان بسیج آن را در انقلاب اسلامی ایران می‌توان مشاهده کرد. البته پیش از انقلاب ایران، در اثر شکست اعراب در جنگ با اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷، ناکامی و نارسایی رژیم‌های عرب برای بسیاری نمایان شد و با توجه به این واقعیت که عملکرد بسیاری از حکومت‌های عرب در آن دوره مبتنی بر سوسیالیسم و ملی‌گرایی بود، به تبع نارضایتی از رژیم‌های عرب، از این مکاتب نیز انتقاد شد و زمینه برای روی آوردن دوباره به اسلام سیاسی مهیا گردید. در این فضا انقلاب ایران، این معنا را با خود داشت که تنها خیزش اسلامی می‌تواند رهایی از یوغ امپریالیسم را ممکن سازد (Esposito, 1998: 82).

تداوم حیات و حساسیت فعالیت گروه‌های اسلامی را باید با در نظر گرفتن نسبت این گروه‌ها با اهداف توده‌ها و سایر سازمان‌های مسلمان درک کرد. در بحث اسلام سیاسی می‌توان با پرهیز از واژه‌هایی چون اسلام «سلفی» و اسلام «تکفیری» و به جای آن تکیه بر دسته‌بندی‌هایی مانند گروه‌های «زهدگرا» و گروه‌های «انقلابی-اجتماعی» که خواسته‌های مستقیم سیاسی را بازتاب می‌دهند، به فهم روشن‌تری در مورد اسلام سیاسی دست یافت. از این منظر می‌توان تصدیق کرد که شبه‌نظامیان اسلام‌گرا به شکل اجتماعی یا گفتمانی و یا هر دو در پیوند با گروه‌های غیرخشونت‌طلبی قرار می‌گیرند که خواسته‌های مشترکی با شبه‌نظامیان مسلمان دارند. گروه‌های اسلام‌گرایی چون اخوان المسلمین مصر نیز از دل جنبش‌های غیرخشونت‌طلب ظهور یافتند. از سوی دیگر، پان‌اسلامیسم و نمایندگان آن که گروه‌هایی چون القاعده را شامل می‌شود، دارای شباهت‌هایی با ایدئولوژی‌های قومی و ملی

1. Patrimonial

هستند و با توجه به ویژگی جهادگرایی اسلامی به‌ویژه در عربستان که مبنا و توجیه فعالیت خود را رنج مسلمانان در برابر غیرمسلمانان قرار می‌دهد و در این زمینه از تقابل مسلمانان در فلسطین، چچن، گوانتانامو و ابوقریب با غیرمسلمانان بهره می‌برد، می‌توان سهولت بسیج نیرو و استخدام جهادگران را درک کرد؛ امری که در عرصه داخلی و در مقابله با فساد و استبداد و برای اهداف اقتصادی-اجتماعی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. این نکته به‌معنای آن است که در مبارزه با القاعده و گروه‌های مشابه آن، پرداختن به نمادهای رنج و محنت مسلمانان ضروری‌تر از توجه به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در جهان عرب است (Hegghammer, 2010: 234). باین‌حال رقابت‌های درونی میان گروه‌های اسلام‌گرا و حامیان منطقه‌ای آنها، زمینه روی آوردن آنها به حامیان فرامنطقه‌ای را فراهم کرده است و این امر به‌نوبه خود، دامنه درگیری‌ها و رقابت‌ها را از سطح بازیگران خاورمیانه گسترش داده و بستر رویارویی غیرمستقیم قدرت‌های جهانی را بار دیگر فراهم کرده است.

۳. جنگ‌های نیابتی در خاورمیانه و نیاز به تدابیر چندجانبه

با سیاسی‌شدن فزاینده گروه‌های غیردولتی اسلام‌گرا، کنش این گروه‌های دارای ایدئولوژی و اهداف متفاوت و حتی متضاد، به تقابل غیرمستقیم قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای سمت‌وسو داده است. برای مثال سیر تحولات جدید خاورمیانه، افق موقعیت بازیگرانی مانند ایران و روسیه و گزینه‌های محدود کردن این کشورها را برای غرب با ملاحظاتی همراه کرده است. در مورد ایران، نگرانی‌های غرب پیش از خیزش‌های توده‌ای در منطقه، به نقش ایران در لبنان، عراق، سوریه و خلیج فارس مربوط می‌شد. در این زمینه احتمال حاکمیت شیعیان بر عراق در دوره پس از خروج نیروهای آمریکایی، فروپاشی حکومت سوریه و پررنگ شدن نفوذ اسلام‌گرایان جهادگرای سلفی در شمال این کشور و احتمال تجزیه سوریه، بحران بر سر موضوع هسته‌ای ایران و در کنار همه این موارد، موفقیت ایران در کسب نفوذ مذهبی در جهان اسلام مطرح بود. در مورد اخیر این نگرانی وجود داشت که در پی افزایش حمایت توده‌های عرب از حزب‌الله و ایران به‌دنبال جنگ ۳۳ روزه، مانند سال‌های اولیه پس از انقلاب ایران، تب صدور انقلاب بالا گیرد و نفوذ ایران به

زیان غرب و رژیم‌های سنی متحد غرب افزایش یابد. دشمنی رژیم‌های مزبور که از ترکیب ملی‌گرایی ایرانی با انقلابی‌گری شیعی هراسناک بوده‌اند، بار دیگر در دوره پس از جنگ ۳۳ روزه مشخص شد. از این منظر، انتقاد عربستان از حزب‌الله را نه به این سازمان، بلکه باید به نفوذ تشیع و ایران در منطقه مربوط دانست. نفوذ ایران شیعی که در گرویدن پاره‌ای از روشنفکران عرب از جمله ملی‌گراها و لیبرال‌هایی مانند سعدالدین/ابراهیم مصری و طرفدار غرب، به تشیع دیده می‌شود، حکایت از گسترش جاذبه و مقبولیت ایران و تحکیم موقعیت تشیع در خاورمیانه دارد (Bar, 2009: 23).

از سوی دیگر، خیزش‌های موسوم به بهار عربی نیز روابط ایران و عربستان را بار دیگر به موضوع مهمی برای منطقه تبدیل کرده است. ایران رژیم‌های اقتدارگرای عرب را با وصف وابستگی به غرب سرزنش کرده و این وابستگی را در پیوند با خواسته‌های ملی‌گرایانه اعراب قرار داده است. از یک دیدگاه، تحولات جدید خاورمیانه می‌تواند فرصت‌های نوینی را برای بسط نفوذ منطقه‌ای ایران و گسترش مناسبات این کشور با کشورهای که رژیم‌های سابق آنها با ایران دشمنی داشته‌اند، فراهم کند (Kaye and Wehrey, 2011:28).

از دیدگاه دیگر، تقریباً در مورد ابعاد خطر ایران و بالا رفتن موقعیت گروه‌های شیعی آن، بین حکومت‌های سنی عرب اجماع وجود دارد. تفاوت در مورد چگونگی جلوگیری از شدت یافتن این خطر است. برخی از دولت‌ها از مصالحه با ایران و برخی دیگر، از اقدام شدید علیه تهران حمایت می‌کنند. راه بدون خونریزی مصالحه با ایران از مراد به این کشور می‌گذرد که حامیانی در ایالات متحده دارد، ولی به گفته برژینسکی، چنانچه ایالات متحده برای یافتن راه‌حلی دیپلماتیک نکوشد و یا دیپلماسی نتیجه مطلوب ندهد، فرجام سراسیمه‌ای اختلاف با ایران، رویارویی مستقیم با تهران خواهد بود (Brzezinski, 2007).

بالاخره باید افزود که هویت گروه‌های اسلامی و امکان تغییر آن برای اسرائیل و غرب موضوعیت دارد؛ موضوعی که ایران را به منزله مانعی بر سر تحقق دستورکار مذکور قرار می‌دهد و مقابله با آن را به مقابله با نمایندگان آن موکول می‌کند. در اساس، مناقشاتی که قومی هستند و یا درگیری‌هایی که بر سر منابع، سرزمین و کنترل سیاسی رخ می‌دهند، به هویت ملی و بقای ملی پیوند می‌خورند. تهدیدات علیه هویت ملی به‌ویژه هویتی که در

چارچوبی مذهبی معنا و تفسیر می‌شود، موانعی برای حل اختلافات بین طرف‌های درگیر ایجاد می‌کنند و حتی اگر موافقت‌نامه‌های صلحی منعقد شود، ثبات لازم، مصالحه کامل و همکاری تضمین نمی‌شود، مگر آنکه رابطه جدیدی بر مبنای احترام متقابل به هویت ملی و مذهبی ایجاد شود. نمونه این وضعیت در درگیری فلسطینی‌ها با رژیم صهیونیستی مشهود است. در این موارد تلاش برای تغییر هویت از اهمیت زیادی برخوردار است. در گروه‌هایی که درگیر مناقشات طولانی هستند، هویت، تابعی از مناقشه است و از طریق مناقشه ایجاد می‌شود و بسیاری از عناصر هویتی به مثابه پیگیری اهداف مناقشه بر ساخته می‌شوند. در تغییر هویت، باید مصالحه با دشمن سابق و تعامل جدید با آن، به بخشی از هویت تازه تبدیل شود (Kelman, 2004: 72). به این ترتیب گروه‌ها و جنبش‌هایی که بر هویت اسلامی و غیرسازش‌گر تکیه دارند، مانعی برای حل اختلاف در منطقه و برقراری صلح تلقی می‌شوند و تغییر رویکرد و اندیشه آنها نیز بسیار دشوار است. با این دید، نگاه سلبی به آنها برجسته می‌شود. در چنین فضایی و با تغییر ائتلاف‌هایی که به دلیل ظهور جریان‌هایی چون داعش تشدید شده است، تدبیر راهکارهای چندجانبه با در نظر گرفتن منافع و نقش بازیگران رقیب منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، ضرورت بیشتری می‌یابد.

۴. دولت اسلامی عراق و شام و پیچیدگی‌های راهبردی

در این فضای متلاطم، ظهور داعش و خطر عامی که برای منطقه ایجاد می‌کند، می‌تواند فرصت‌هایی را برای ایران از حیث مقابله با ائتلاف‌های منطقه‌ای علیه تهران به وجود آورد. مسیر پرتلاطم دولت اسلامی عراق و شام (و پس از آن خلافت اسلامی) تجلی شکافی راهبردی، فرهنگی و شخصی درون اجتماع سلفی-جهادی است. آنچه امروز به عنوان خلافت اسلامی شناخته می‌شود، در سال ۲۰۰۳ و تحت رهبری ابومصعب الزرقاوی پدیدار شد. این گروه در سال ۲۰۰۴ رسماً به القاعده پیوست و نام دولت اسلامی عراق را در پی مرگ زرقاوی در سال ۲۰۰۶ برگزید. این گروه در زمان زرقاوی خود را از دیگر وابستگان القاعده به واسطه جنگ به اصطلاح فرقه‌ای با جامعه شیعیان عراق و بهره‌گیری از روش‌های بی‌رحمانه در مقابله با مخالفان خود در مناطق تحت تصرف، از جمله حملات انتحاری و

کشتار از طریق سر بریدن، متمایز کرد.^(۱) گروه یادشده در زمان جانشینان زرقاوی در پی تحمیل اقتدار خود بر نواحی سنی و عقب راندن رقبای شورشی و قبیله‌ای بدون اطلاع دادن به /سامه بن‌لادن، رهبر آن زمان القاعده برآمد. از آن زمان به این گروه از سوی حامیان و اعضایش، دولت یا خلافت اطلاق می‌شود که البته این عنوان از سوی رقبای آنها به تمسخر گرفته می‌شود.

خلافت اسلامی توانست جبهه النصره که یک گروه نزدیک به القاعده بود را در اواخر سال ۲۰۱۱ تشکیل دهد. ولی پیوندهای بین جبهه النصره و دولت اسلامی در اثر کشمکش در سطح رهبری که نیروهای آنها را ناگزیر به انتخاب یکی از آنها کرد، گسسته شد. رهبر دولت اسلامی، /بوبکر /البغدادی در آوریل ۲۰۱۳ اعلام کرد که جبهه النصره را تحت سیطره خواهد گرفت و از این پس جناح‌های سوری و عراقی دولت اسلامی به‌عنوان دولت اسلامی عراق و شام شناخته خواهند شد. سرکرده جبهه النصره، /بومحمد /الجولانی ضمن تغییر نام، مخالفت و استقلال جبهه را از دولت اسلامی اعلام کرد. وی بیان کرد که اولویت باید کارکرد داشتن به‌مثابه یک دولت و نه اعلام یکجانبه دولت باشد و تأسیس نهایی دولت اسلامی در سوریه تنها باید از طریق همکاری با دیگر گروه‌های معارض و شخصیت‌های مخالف اسد باشد. جولانی در تقابل گسترده سلفی-جهادی با دولت اسلامی در واقع راهبرد رهبر القاعده، /یمن /الظواهری را پذیرفت که با راهبرد دولت اسلامی در تقابل است. با تعهدی که جولانی به وفاداری به الظواهری داد، رهبر القاعده جبهه النصره را به‌عنوان یکی از شاخه‌های القاعده تأیید کرد. در هفته‌های بعد، تلاش‌های الظواهری برای میانجیگری بین البغدادی و الجولانی شکست خورد. به‌این ترتیب، جدایی این دو گروه رسمیت یافت و سازمان القاعده، گروه جدید دولت اسلامی را از خود طرد کرد.^(۲)

دولت اسلامی تا پایان سال ۲۰۱۳، یکی از قدرتمندترین گروه‌ها در مناطق تحت تسلط شورشیان شده بود و احترام، ترس یا دشمنی دیگر گروه‌های مخالف حکومت سوریه را برانگیخته بود. توان رزمی، طرح‌ریزی، سازماندهی و تأمین مالی دولت اسلامی، اجازه گسترش نفوذ این گروه را می‌داد و به‌ویژه جنگجویان کارکشته غیرسوری و پایگاه‌های این گروه در عراق به پیشروی آن در سوریه کمک می‌کردند. رفتارهایی که در عراق در سال‌های

قبل نمود داشت، مانند اعدام مخالفان و رقبا و سرکوب سنگین مخالفان به قصد تحمیل اقتدار سیاسی و اجرای تفسیر خشن از شریعت در مناطقی از سوریه که نیروهای دولتی به عقب رانده شده بودند، به نمایش درآمد. در شهرهای عمده سوریه مانند حلب بحث بر سر ظهور داعش در میان شبه‌نظامیان شورشی و فعالان سیاسی بالا گرفت. مسئله این بود که چگونه می‌توان از مزایای کوتاه‌مدت و تاکتیکی همکاری با داعش بهره‌مند شد، درحالی‌که این گروه در پی توسعه نفوذ خود به زیان دیگر گروه‌ها است و به‌نحوی عمل می‌کند که ادعای دولت سوریه در مورد بی‌رحم و افراطی بودن معاندان و برخوردارانی آنها از حمایت خارجی را در عمل تأیید می‌کند؟ گرایش‌های تندروانه و ایدئولوژی افراطی داعش مایه نگرانی بود، ولی داعش در نبود نیرویی که بتواند با نفوذ آن مقابله کند، به نیروی نظامی مسلط در مناطق تحت سیطره شورشیان مانند حلب و دیگر شهرهایی که از کنترل دمشق خارج شد، تبدیل گردید.^(۳)

تحولات پیچیده سوریه بازیگری قدرت‌های مختلف را تحت تأثیر قرار می‌دهد. شاید غرب که از عملکرد روسیه و ایران در تقویت حکومت دمشق در پرتو تضعیف داعش نگران است، بیش از گذشته به حمایت مادی و معنوی از شورشیان غیرسلفی و غیرجهادی مخالف حکومت بشار اسد روی آورد. قطر، عربستان، ترکیه و آمریکا در حمایت از مخالفان غیرسلفی بشار اسد، به‌منظور تضعیف داعش باید کمک‌های نظامی و مالی خود را افزایش دهند و درعین حال به نگاه روسیه و ایران به پیامدهای تضعیف داعش حساس باشند. بااین حال حامیان خارجی مخالفان اسد باید از روسیه و ایران بخواهند که در صورت ثابت‌قدم بودن در مقابله با جریان‌های سلفی، امکانات همکاری با جریان اصلی مخالف اسد را به‌منظور دفع خطر مشترک و اضطراری سلفیان داعش فراهم کنند و از تقویت جریان اصلی مخالفان حکومت دمشق علیه دولت اسلامی ابراز نارضایتی نکنند. در صورت موافقت حکومت سوریه و حامیان خارجی آن با چنین طرحی، مخالفان باید تضمین کنند که حتی با گروهی چون جبهه النصره علیه دولت اسلامی (داعش) همکاری نکنند. غرب و حامیان منطقه‌ای نیروهای مخالف می‌توانند برای این هدف اعمال فشار کنند.^(۴)

۵. بازی بزرگ جدید در خاورمیانه و جایگاه روسیه

براساس آنچه پیش از این گفته شد، غرب در خاورمیانه، در عمل، از وجود گروه‌ها و جریانات مختلف اسلام‌گرا در راستای تحکیم نفوذ خود و مقابله با رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای استفاده می‌کند. علاوه بر از ایران که در بعد منطقه‌ای، تقابل ملموسی با آمریکا و هم‌پیمانان آن دارد، بازیگر رقیب غرب، یعنی روسیه نیز به موازات تحولات جدید در منطقه، نقش پررنگ‌تری در سیر حوادث یافته است. از میان کشورهای که به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی شکل گرفتند، روسیه تنها کشوری است که در پی ایفای نقش مستقل و فعال در مسائل خاورمیانه است. علاوه بر سنت‌های شکل گرفته در طول تاریخ، دلایلی عمل‌گرایانه برای علاقه روسیه به خاورمیانه وجود دارد. یکی از این دلایل که اهمیت زیادی دارد، مجاورت خاورمیانه و مرزهای جنوبی روسیه است. بسیاری از سیاستمداران و محققان روسی، خاورمیانه را «نقطه آسیب‌پذیر نرم»^۱ برای منافع روسیه قلمداد می‌کنند. یکی از زمینه‌های نگاه امنیتی روسیه به مسائل خاورمیانه، اقلیت بزرگ مسلمان این کشور است. مسلمانان روسیه حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد از جمعیت آن را تشکیل می‌دهند و با توجه به نقش غرب در منطقه، حساسیت روسیه در این مورد افزایش می‌یابد. برخی از جمهوری‌های پیرامون روسیه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی که تحت نفوذ غرب به‌ویژه آمریکا هستند، گهگاه در تعارض راهبردی با مسکو قرار می‌گیرند و با توجه به اینکه روسیه دیگر به‌وسیله تأسیسات دفاعی پیرامونی که در دوره شوروی وجود داشت، حفاظت نمی‌شود و امکان بازسازی چنین تأسیساتی به دلیل مشکلات اقتصادی وجود ندارد، خطر مرادوات گروه‌های افراطی و یا نفوذ رقبای فرامنطقه‌ای مسکو به مرزهای روسیه بیش از گذشته است (Hunter, 2004: 424). روسیه روندهای منجر به مسلط شدن غرب بر حکومت‌ها و کشورهای منطقه، از جمله روندهای شکل گرفته پس از حادثه ۱۱ سپتامبر را تهدیدی امنیتی برای خود تلقی می‌کند و حراست از منافع خود را در مقابله با نفوذ غرب، در قالب حمایت از متحدان خاورمیانه‌ای خود در دستور کار دارد (Katz, 2004).

جامعه مسلمانان روسیه سریع‌تر از دیگر جوامع این کشور رشد می‌کند و مسکو در پی آن است تا با نزدیک شدن به کشورهای عربی، مانع جلب حمایت کشورهای عربی از سوی گروه‌های جدایی‌طلب و افراطی در قفقاز شمالی شود. در این تلاش، همکاری و توسعه مناسبات روسیه با کشورهای عربی خاورمیانه، علاوه‌بر هدف قرار دادن افزایش نفوذ بین‌المللی مسکو و حمایت از مفهوم جهان چندقطبی و ترتیبات چندجانبه، مبارزه مشترک با افراطی‌گری را دنبال کرده است. همکاری با سایر تولیدکنندگان انرژی و یافتن شرکای جدید و بااهمیت اقتصادی و تجاری از دیگر انگیزه‌های حضور روسیه در خاورمیانه است.

در اینجا لازم است گفته شود که نباید تصور کرد که گروه‌های تندرو اسلامی همواره برای ایالات متحده خطرناک هستند و از سوی این دولت به‌منزله دشمن قلمداد می‌شوند. در مقاطع بحرانی و در دوره‌هایی که رقبا یا دشمنان دولتی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه مجال مانور بیشتری می‌یابند، نگاه تاکتیکی و ابزاری واشنگتن به جنبش‌های جهادی موضوعیت می‌یابد. نمونه چنین نگاهی را در دوره جنگ سرد و در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی سابق می‌توان ردیابی کرد. در آن دوره، ایالات متحده نقش بارزی در آموزش و تجهیز گروه‌های جهادی در افغانستان به‌منظور مقابله با نفوذ شوروی ایفا کرد؛ گروه‌هایی که در سال‌های بعد به دشمنان رده اول واشنگتن تبدیل شدند (Bunzl, 2004: 6-9). با این حال در سال‌های پس از جنگ سرد و از میان رفتن قطب رقیب آمریکا، اهمیت ایدئولوژی اسلامی، جنبش‌های رادیکال و دولت ایران به‌مثابه حامی آنها در طرح دشمن‌تراشی مادی و ایدئولوژیک ایالات متحده افزایش یافت. بدگمانی در مورد نیت ایران از جمله در برنامه هسته‌ای و هراس از سیطره اسلام شیعی بر خاورمیانه، منبع موضع و کنش مشترک آمریکا و رژیم‌های عرب در منطقه در سال‌های گذشته بوده است (Baker and Hamilton, 2006: 25).

در سال‌های گذشته و پیش از خیزش‌های جدید در منطقه، تلاقی منافع آمریکا و رژیم‌های محافظه‌کار عرب به‌موازات ترفیع جایگاه منطقه‌ای و نفوذ ایران روشن‌تر شد. اهمیت ظهور هلال شیعی در منطقه در پی جنگ عراق و نزدیک شدن دولت جدید بغداد به تهران، از آن حیث بود که ایران را به تغییر معادلات راهبردی خاورمیانه سوق می‌داد. تهران نه تنها خواستار به‌رسمیت شناخته شدن موقعیت و منافع خود در منطقه، بلکه

خواهان تصدیق نفوذ و قدرت خود در بین کشورهای منطقه بود و این خواسته برتری راهبردی ایالات متحده را در منطقه به چالش می کشید. این روند به سود روسیه و در چارچوب رقابت راهبردی این کشور با غرب نیز بود و می توانست از بار فشار غرب بر مسکو در مرزهای شوروی سابق بکاهد و عمق استراتژیک روسیه را گسترش دهد؛ از این رو به گفته سیمور هرش، ایالات متحده و بریتانیا در اوایل سال ۲۰۰۷ تصمیم گرفتند همکاری با دولت های «میانرو» عرب، یعنی مصر، اردن و عربستان سعودی را علیه نفوذ ایران تحکیم بخشند (Hersh, 2007).

بازی بزرگ جدید در خاورمیانه که به قطب بندی نوین منجر شده است، پای قدرت های فرامنطقه ای را بیش از گذشته به دگرگونی های منطقه باز کرده است. در شرایطی که رژیم های محافظه کار، به غرب اتکا می کنند تا نفوذ خود را در کشورهای عراق و سوریه گسترش دهند، امکان تشریک مساعی ایران و روسیه در مقابله با محور غربی وجود دارد. تردیدی نیست که جنگ سرد ایدئولوژیک میان ایران و عربستان و اختلاف فرقه ای بین این دو کشور به دشمنی مزمن آنها دامن می زند و بازیگرانی چون روسیه و غرب از افق درگیری نیابتی تهران و ریاض در منطقه آگاهند. ایالات متحده با توجه به رقابت های ایران و عربستان در منطقه و با بهره گیری از انشقاق شیعی و سنی، عربستان سعودی را به عنوان «موازنه ساز عرب»^۱ در برابر ایران مورد حمایت قرار می دهد. این رویکرد با این نگرش اتخاذ و پیروی شده است که کشورهای عرب خلیج فارس در یک سوی معادله و ایران در سوی دیگر معادله استراتژیک در منطقه قرار دارند و پشتیبانی از «دولت های میانرو عرب» به رهبری عربستان سعودی می تواند در برابر نفوذ منطقه ای ایران موازنه سازی کند (RAND, 2009: x). روشن است که تلقی از عربستان سعودی به منزله بازیگری «میانرو» با توجه به تحولات جدید از جمله نقش این کشور در حمایت از داعش و تجاوز ریاض به یمن، غیرواقع بینانه و حتی برای غرب هم دربردارنده چالش هایی است.

به هر حال، ویژگی جریان جدید داعش یا خلافت اسلامی، بیش از گذشته امکان درگیر شدن روسیه را به زبان غرب در منطقه به میان می آورد. این امکان، تحت تأثیر اختلاف

کرملین و غرب بر سر اوکراین، معطوف به این گزینه است که روسیه معامله استراتژیک با غرب را به ورای مرزهای خود بکشد. در حالی که دولت اسلامی عراق و شام، اهدافی فراملی را دنبال می‌کند و از جمله در پی مقابله با حکومت اسد، نفوذ ایران و گروه‌های شیعه است، ولی در میان دیگر داوطلبانی که در سوریه علیه حکومت دمشق درگیر نبرد هستند، تا حدی گرایش به گسترش درگیری با حکومت کشور خودشان وجود دارد. برای مثال پیکارجویان قفقازی نمی‌توانند به نحوی مؤثر در قلمرو خود با فدراسیون روسیه نبرد کنند، لذا به سوریه به‌عنوان موکل روسیه روی آورده‌اند تا ضمن برخورداری از کمک دیگر گروه‌ها، هدف ضربه زدن به روسیه را نیز دنبال کنند. اغلب این پیکارجویان امید دارند که پس از خلع اسد، هم‌زمان خارجی‌شان در سوریه به قفقاز بروند و به صف مبارزه با روسیه بپیوندند. این ویژگی انگیزه مقابله با جریان‌های تروریستی را برای حکومت‌های درگیر با جدایی‌طلبی و افراطی‌گری در داخل افزایش می‌دهد (SANA Dispatches, April 2014). این ویژگی عضوگیری و فعالیت گروه‌های سلفی، انگیزه و حساسیت روسیه را به حضور در خاورمیانه افزایش می‌دهد.

به گفته کارشناسان غربی، دولت آمریکا در مقابله با دولت اسلامی یا داعش در عراق، باید به محدود کردن این گروه در سوریه نیز اهتمام ورزد و علاوه بر این، به بازسازی نیروهای عراق و ایجاد حکومتی فراگیر در عراق که در انحصار شیعیان نباشد، توجه کند. واشنگتن به تقویت نیروهای راهبردی جدید که فراتر از مرزهای عراق و در صحنه خاورمیانه در حال فعالیت هستند، می‌پردازد. از دید کورترنمن، واشنگتن باید ساختار ائتلاف‌های دوفاکتوی خود با دولت‌های مهم عرب در منطقه را تغییر دهد و به ایجاد شکل‌های جدید رقابت یا «بازی بزرگ» با روسیه و احتمالاً چین بپردازد (Cordesman, 2014). در این بازی بزرگ، کشورهای مختلف منطقه با بی‌ثباتی منطقه، رقابت‌ها و درگیری‌های قومی و مذهبی و خیل پناهجویان مواجه هستند و آمریکا با بی‌ثباتی، رقابت فزاینده با روسیه برای نفوذ و شکل‌های متفاوت همکاری امنیتی و نقل‌وانتقال تسلیحات سروکار دارد. افزون بر این، بحران در منطقه هنگامی که رقابت و اختلاف غرب با روسیه بر سر اوکراین بالا گرفته است، اهرمی را برای مسکو فراهم می‌کند تا بتواند غرب را تحت فشار قرار دهد و حوزه درگیری را به مناطقی خارج از قلمرو شوروی پیشین منتقل کند. از سوی دیگر، انتظار می‌رود که حتی

موفقیت در سرکوب دولت اسلامی در سوریه و عراق، حکومت‌های این دو کشور را به سرکوب و کنترل دائمی به‌جای توسعه و ثبات سوق دهد. این دو کشور با اتکا به حمایت خارجی که از سوی ایران و روسیه تأمین می‌شود، آمریکا و دولت‌های عرب را در مقابل مسکو و تهران قرار می‌دهند و این امر می‌تواند به تنش‌های سنی‌ها و شیعیان دامن بزند و بی‌ثباتی منطقه را قطع‌نظر از اقتدار حکومت‌های عراق و سوریه، گسترش دهد. رقابت بر سر نفوذ به تقویت نظامی و سیاسی حکومت عراق از سوی روسیه و ایران منجر شده است. تمایل ایران به بازگرداندن هواپیماهای نظامی عراق که در سال ۱۹۹۱ به ایران سپرده شده‌اند و تجهیز عراق با هواپیماهای سوخو ۲۵ از سوی روسیه، نشان‌دهنده این روند است. کرملین هم‌زمان با بالا گرفتن بحران اوکراین در پی گسترش روابط خود با کشورهای منطقه از سوریه و عراق گرفته تا مصر و لیبی است و در این فرایند، دخالت‌های غرب را در منطقه به‌منزله جلوه‌هایی از «انقلاب‌های رنگی» که در سال‌های گذشته در جمهوری‌های پیرامون روسیه نیز رخ داد، تلقی می‌کند (Cordesman, 2014).

افزون بر این، رویکردی که دولت سوریه در مقابله با شبه‌نظامیان تروریست اتخاذ کرده است، در دکترین روسی که در افغانستان و چین و در سرکوب گروه‌های افراطی اسلامی مورد استفاده قرار گرفت، بازتاب دارد و این امر نقش مسکو را در صیانت از موجودیت دولت دمشق غلیظ‌تر می‌کند. در این رویکرد از کانون‌های اصلی جمعیت و خطوط راهبردی در سوریه دفاع می‌شود. برخی از کارشناسان، اولویت‌های متفاوت روسیه و ایران را در سوریه مورد اشاره قرار می‌دهند و ادعا می‌کنند که درحالی‌که برای ایران ارتباط با علوی‌های سوریه و حفظ ارتباط با فلسطینی‌ها، انگیزه حمایت از اسد است، روسیه حفظ نهادهای دولتی و دولت مستقر سوریه را برای روابط بین‌المللی و نظم جهانی، حیاتی قلمداد می‌کند و به وضعیت مسیحیان سوریه و تروریسم داخلی اهمیت بیشتری می‌دهد.^(۵) اگر این نکته مصادق داشته باشد، می‌توان از نوعی تقسیم کار بین تهران و مسکو در مقابله با گروه‌های مخالف اسد هم سخن گفت.

۶. «چندجانبه‌گرایی» و حضور مسکو در بحران‌های خاورمیانه

مطالب ذکر شده نشان می‌دهد که قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، با منافع متضاد در بحران‌های جاری در خاورمیانه درگیر شده‌اند. روسیه به‌عنوان یکی از این بازیگران، در کشورهایی مانند عراق و سوریه، بازیگری و منافع خاص خود را دارد و به‌منظور توجیه مداخله خود، نیازمند ارائه راهکارهایی چندجانبه برای حل مسائل است. مدت‌ها است که حکومت چپ‌گرا در سوریه از متحدان سنتی شوری و پس از آن روسیه محسوب می‌شود. مسکو در سال‌های پس از فروپاشی شوروی با سیاستی عمل‌گرایانه در پی بسط نفوذ خود در خاورمیانه از طریق حمایت از متحدانی چون دمشق بوده است. دمشق نیز از سیاست کلی کرم‌لین در چپن پشتیبانی کرده و از جمله از بر سر کار آمدن احمد کادروف، رهبر طرفدار روسیه در چچن، در سپتامبر ۲۰۰۱ استقبال کرد (Hawley, 2006). با وجود آنکه دامنه مناسبات مسکو و دمشق گسترده است و شامل عرصه‌های اقتصادی و تجاری نیز می‌شود، باید اهمیت و حساسیت روابط روسیه و سوریه را در حیطه‌های امنیتی و سیاست خارجی دانست. روسیه دلایل زیادی برای حفظ حمایت از حکومت سوریه و حضور در این کشور دارد. حفظ نفوذ روسیه در خاورمیانه با تداوم حضور در کشورهای چپ‌سوریه میسر می‌شود و مشارکت کرم‌لین در روندهایی مانند صلح خاورمیانه بیشتر از طریق مناسبات با بازیگران عرب نزدیک به مسکو ممکن است. علاوه بر این، مانند روابط روسیه با کل منطقه، روابط روسیه و سوریه با هدف یافتن راه‌حلی برای مقابله با افراط‌گرایی و یارگیری گروه‌های جدایی‌طلب قفقاز شمالی در خاورمیانه طرح‌ریزی می‌شود. مقابله با نفوذ روبه‌گسترش غرب در منطقه، واقعیت نزدیک شدن غرب به مرزهای روسیه، و نیز منافع اقتصادی و نظامی ملموس اتحاد با سوریه را باید دیگر انگیزه‌های دوستی کرم‌لین با حکومت بعث سوریه تلقی کرد. روسیه همواره نگران دخالت غرب برای تغییر حکومت در سوریه بوده است و به‌ویژه به‌دنبال تغییر حکومت در عراق، مسکو بر جلوگیری از تغییر حکومت در سوریه از طریق فشار و مداخله خارجی، و لزوم اصلاحات از داخل تأکید دارد. نگرانی دیگر روسیه، کوشش آمریکا برای جلب حمایت جمهوری‌های پیرامون شوری از روند تغییرات در خاورمیانه و زمینه‌سازی برای گسترش این تحولات به مجاورت روسیه است. از سال ۲۰۰۵ تلاش واشنگتن برای جلب حمایت سیاسی و

مالی کشورهای قلمرو شوروی سابق از کشورهای عربی با حساسیت و انتقاد کرم‌لین همراه بوده است (Hawley, 2006).

در مورد عراق نیز منافع روسیه در چند دهه گذشته، شامل مقابله با نفوذ آمریکا و حفظ مناسبات نزدیک با حکومت بغداد بوده است. در دوره جنگ سرد و در شرایطی که واشنگتن برخی از رژیم‌های پادشاهی عرب و نیز رژیم صهیونیستی را به‌عنوان متحدان منطقه‌ای خود برگزیده بود، مسکو به حمایت سیاسی و نظامی از حکومت‌های چپ‌گرایی مانند عراق، سوریه و مصر پیش از *انور سادات* روی آورد. بخش عمده تسلیحات عراق، روسی هستند و این امر نفوذ و منافع دیرپای روسیه را در عراق نشان می‌دهد. به‌دنبال اشغال عراق و سرنگونی رژیم صدام، نفوذ روسیه در عراق رو به کاهش گذاشت و حفظ یکپارچگی این کشور، خروج نیروهای نظامی آمریکا از عراق و مقابله با فعالیت گروه‌های تروریستی به اهداف سیاست خارجی تبدیل شد (Kreutz, 2007: 99-106).

نباید فراموش کرد که در سال‌های گذشته و در سایه مبارزه با تروریسم، وجاهت و مجالی برای حمایت رسمی رژیم‌های عرب از گروه‌های مسلح سنی وجود نداشت و چنانچه در فضای جدید منطقه امکان جلب حمایت آمریکا از سازمان‌های افراطی سنی به‌وجود آید، این امر به‌معنای ایجاد فضا برای پیروزی رژیم‌ها و گروه‌های سنی عرب در رقابت با ایران و سازمان‌های شیعی است. به‌لحاظ تحلیل تاریخی، سرکوب دیرپای گروه‌های اسلامی و در حاشیه بودن آنها امکان به‌قدرت رسیدن آنها را در فضایی دموکراتیک افزایش می‌دهد (Fuller, 2006-2007: 147-148).

به‌رغم ضربه‌های نظامی جدید آمریکا و متحدان آن به گروه داعش در سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۴، به‌لحاظ نظری تمرکز کاخ سفید از آغاز دور دوم ریاست‌جمهوری *باراک اوباما*، کاستن از ایفای نقش در خاورمیانه بوده است. شاید بتوان ادعا کرد که اولویت‌های سیاست کاخ سفید در منطقه در چند سال آینده مبتنی بر پیشگیری از جهت یافتن مطالبات مردمی علیه حضور آمریکا در منطقه و برقراری تعاملی متعارف و نزدیک حتی با رهبران جنبش‌های اسلامی درگیر در قدرت است. درعین حال باید توجه داشت که اوباما با کاهش حضور و هزینه‌های ایالات متحده در خاورمیانه، بستر مشارکت فعال‌تر این کشور را در شرق

دور و در منطقه آسیا و اقیانوس آرام فراهم کرده است. آمریکا با ۲۵۰۰ تفنگدار دریایی در استرالیا، به تحکیم موقعیت خود در اقیانوس آرام می‌پردازد و اهدافی چون پیشبرد منافع در برمه و زیر نظر گرفتن چین را دنبال می‌کند. چنانچه تمرکز آمریکا از خاورمیانه برداشته شود و معطوف به شرق آسیا گردد، زمینه فعالیت گسترده‌تری برای چین و روسیه در خاورمیانه ایجاد می‌گردد. این دو کشور در تحولات مربوط به سوریه و ایران نیز نقش قابل توجهی دارند و می‌توانند در آینده نیز به نقش‌آفرینی خود ادامه دهند. کاهش نقش آمریکا در خاورمیانه منجر به اتکای بیشتر این کشور به متحدان اروپایی خود نیز می‌شود. همان‌گونه که در تحولات لیبی مشاهده شد، بازیگری واشنگتن به خواست و با مشارکت اروپا تحقق یافت و پیامدهای دولت‌سازی و دموکراسی‌سازی در لیبی و همچنین هزینه‌های دخالت در این کشور به آمریکا نیز منتسب است. قتل کریستوفر استیونز^۱، سفیر آمریکا در لیبی، لزوم احتیاط بیشتر واشنگتن را در دخالت در التهاب‌های منطقه یادآوری کرد. قتل سفیر آمریکا در لیبی، به انتقادات از عملکرد دولت اوباما دامن زد. دولت اوباما به ایجاد مارپیچی خطرناک در لیبی و مجال دادن به گروه‌های رادیکال برای عرض اندام در برابر دولت ضعیف آن کشور متهم شد و بار دیگر اکراه واشنگتن در ورود به جنگ لیبی و ابتکار عمل فرانسه به‌رخ کشیده شد (Cohen, 2012). احتیاط چندساله آمریکا در دخالت در سوریه را نیز باید به نگرانی‌ها و ابهامات مرتبط با نگرش ملت‌های منطقه در مورد حضور آمریکا در خاورمیانه و چگونگی رویارویی واشنگتن با نیروهای مختلف ذی‌نفوذ در سیاست کشورهای این منطقه نسبت داد که البته تحت تأثیر ائتلاف‌سازی‌های بین‌المللی هم قرار می‌گیرد. دشواری‌های اجماع‌سازی در صحنه بین‌المللی در قبال سوریه و اولویت آمریکا برای عدم دخالت مستقیم و برعهده گرفتن مسئولیت‌های سنگین دوره بوش در خاورمیانه، سبب‌ساز سیاست نظاره و انتظار کاخ سفید در مواردی چون سوریه شده است. به‌این ترتیب با فرض کنشگری فعال‌تر آمریکا در آسیا اقیانوس آرام و ترجیح این کشور در پرهیز از پذیرفتن هزینه‌های سنگین در خاورمیانه و با لحاظ کردن فرایندهای متحول در خاورمیانه، مجال خودنمایی نیروهای مخالف آمریکا تا حدود زیادی فراهم می‌شود. البته کاخ سفید

1. Christopher Stevens

می‌تواند با کمک مالی به حکومت‌های جدید و نیازمندی و برقراری گفتگو با جریان‌های اسلامی و سکولار در خاورمیانه، از جایگاه خود پاسداری کند. ولی حتی در این صورت نیز پیش‌بینی می‌شود برنامه خاورمیانه‌ای آمریکا در چند سال آینده، معتدل‌تر و غیرفعالانه‌تر از گذشته باشد و تعیین موقعیت جدید این کشور در منطقه نیز به ایجاد تعادل و ثبات جدید در شمال آفریقا و خاورمیانه موکول شود (Cohen, 2012)؛ باین‌حال، دولت جدید آمریکا نمی‌تواند به‌طور کامل از درگیر شدن در محیط امنیتی عراق و افغانستان چشم‌پوشی کند. طبق نظرسنجی سپتامبر ۲۰۱۲ که توسط «شورای شیکاگو در مورد امور جهانی»^۱ صورت گرفت، ۶۹ درصد از آمریکایی‌ها معتقدند عملیات در عراق و افغانستان، به‌هیچ‌وجه ایالات متحده را در برابر تروریسم امن نکرده است؛ در این وضعیت دولت جدید همچنان با محیط پیچیده امنیتی در خاورمیانه دست به‌گریبان خواهد بود. دولت اوباما نیز در ژانویه ۲۰۱۲ و در برنامه «تداوم رهبری آمریکا: اولویت‌های دفاع در قرن بیست‌ویک»^۲ ضمن اشاره به ضربه‌هایی که به طالبان و القاعده از رهگذر مرگ اسامه بن‌لادن و دستگیری بسیاری از وابستگان به وی وارد آمده است، تأکید می‌کند که القاعده و شاخه‌های آن در افغانستان، یمن، پاکستان، سومالی و دیگر نقاط همچنان فعالیت دارند و ایالات متحده تا آینده قابل‌پیش‌بینی درگیر مقابله با تهدیدات گروه‌های غیردولتی در جهان خواهد بود (Harris, 2012: 11).

بنابراین با وجود پررنگ شدن اهمیت آسیا و شرق دور برای ایالات متحده، این کشور تا آینده قابل‌پیش‌بینی نمی‌تواند از درگیر شدن در مسائل خاورمیانه و رویارویی با تهدیدات و چالش‌های برخاسته از این منطقه اجتناب کند. به‌علاوه افراط‌گرایی سنی و موضوع هسته‌ای ایران، دو مسئله‌ای هستند که آمریکا به‌عنوان تهدید در سال‌های آتی در نظر می‌گیرد. اولویت‌های دیگری که با توجه به حوادث منطقه تعیین می‌شوند عبارتند از جلوگیری از زوال حکومت‌هایی مانند پادشاهی‌های اردن و مراکش و رژیم‌های خلیج فارس و نیز سرنگون کردن حکومت بشار اسد در سوریه (Satloff, 2012: 21). بنابراین بازی بزرگ یا جنگ نیابتی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در سال‌های پیش‌رو ادامه خواهد داشت.

1. Chicago Council on Global Affairs

2. Sustaining U.S. Global Leadership: Priorities for 21st Century Defense

نتیجه‌گیری

تاریخچه شکل‌گیری و فعالیت گروه‌های اسلامی قدمتی بیش از آن دارد که بتوان حکم واحدی برای آنها صادر کرد. انگیزه‌های آزادی‌خواهانه، ملی‌گرایانه و استعمارستیز برخی از این گروه‌ها را باید از ماهیت تروریستی و خشونت‌طلب دیگر گروه‌ها جدا دانست. باین‌حال در غرب معمولاً وصف افراطی و تروریستی به‌طور یکسان برای اکثریت قریب‌به‌اتفاق جنبش‌ها و گروه‌های اسلام‌گرای خاورمیانه به‌کار می‌رود و به‌این‌ترتیب تلاش می‌شود مقابله با گفتمان اسلامی از طریق نامشروع معرفی کردن خشن‌ترین حاملان این گفتمان، تسهیل شود. باین‌وجود، آنچه در سوریه و عراق می‌گذرد را نباید تنها فرصتی برای غرب و حامیان گفتمان غربی برای تضعیف رقبا دانست. ماهیت گروه‌هایی مانند القاعده و داعش، سبب شده است که تمام بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دست‌کم در موضع‌گیری‌های رسمی، عملکرد این گروه‌ها را تقبیح کنند و از آنها اعلام براهت نمایند. ایالات متحده حتی اگر در عمل از وجود این گروه‌ها برای توجیه حضور خود در خاورمیانه بهره‌برد، ناگزیر است رویکرد مقابله با آنها را حفظ کند. از این منظر، منافع مشترکی بین این کشور و دولتی چون روسیه ایجاد می‌شود که مدت‌ها است با تهدید افراطی‌گری در قفقاز شمالی دست به‌گریبان است. با وجود آنکه مسکو از اقدامات یکجانبه واشنگتن در منطقه و تلاش برای تغییر حکومت سوریه انتقاد می‌کند، از تضعیف بنیادگرایی که بسیاری از آنها از مناطق پیرامون روسیه به خاورمیانه آمده‌اند، استقبال می‌کند. از این دیدگاه، بازی بزرگ جدید در خاورمیانه که طیفی از قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را درگیر کرده است، دربردارنده تاکتیک‌هایی مشترک برای نیل به اهداف خاص‌گرایانه می‌باشد. به‌عبارت دیگر، قدرت‌های رقیبی مانند روسیه و آمریکا، هر یک با اهداف، منافع و متحدان خاص خود، به‌منظور تقویت موضع خود به‌مقابله با تروریسم تکفیری داعش روی آورده‌اند و هر دو به این منظور، متوسل به قوه قهریه شده‌اند. می‌توان گفت درحالی‌که بحران سوریه، بیش از هر حادثه دیگری در منطقه موجب تفرقه قدرت‌های عمده و ذی‌نفوذ در خاورمیانه شده است، نفوذ درحال افزایش گروه‌های نزدیک به القاعده و به‌ویژه پدیدار شدن و قدرت‌گیری پرشتاب داعش، زمینه‌ساز همگرایی این بازیگران گردیده است؛ لذا امکان همکاری تاکتیکی

و موردی میان کشورهایمانند ایران و روسیه با آمریکا و متحدانش در ائتلاف ضد داعش وجود دارد. از این منظر گرچه اقدامات یکجانبه ایالات متحده برخلاف مقررات بین‌المللی و بدون مجوز سازمان ملل صورت می‌گیرد، ولی می‌تواند تأمین‌کننده برخی از ملاحظات قدرت‌های رقیب این کشور نیز باشد. علاوه بر این، نفس مواجهه با گروه حکومت اسلامی یا داعش، به نوعی مشروعیت سرکوب این گروه را افزایش می‌دهد و کشورهایمانند ایران و روسیه نیز می‌توانند با توجه به صلاحدید و منافع خود، ایفای نقش در عراق و سوریه را مدنظر قرار دهند و با استفاده از فضای جدید، به تقویت گروه‌های حامی خود بپردازند. در این صورت شاید بیش از گذشته امکان قرار دادن روسیه در برابر غرب در مورد حوادث سوریه وجود داشته باشد.

در تحلیل نقش خاورمیانه‌ای روسیه باید به اولویت‌های گفتمان اوراسیاگرایی حاکم بر سیاست خارجی این کشور و نیز به مفهوم چندجانبه‌گرایی مورد نظر کرملین، توجه کرد. اوراسیاگرایان در روسیه که ولادیمیر پوتین نمونه برجسته آنها است، برای بهبود موقعیت بین‌المللی مسکو اولویت و اهمیت قائل هستند و به منظور بازگرداندن جایگاه کرملین به‌مثابه قدرتی رده اول در سطح جهان، کوشش می‌کنند دست برتر روسیه را در منطقه پیرامون خود و در «خارج نزدیک»^۱ تضمین، و چالش‌های غرب را برای نقش‌آفرینی روسیه خنثی کنند و یا به مناطق دیگر منتقل نمایند. با توجه به تنش کرملین و غرب بر سر اوکراین و بدبینی حاکم بر روابط روسیه با اروپا و آمریکا، انگیزه مسکو در دور نگه داشتن غرب از مرزهای خود و جلوگیری از تسری روندهای انقلابی و تحول‌ساز خاورمیانه به پیرامون خود، بیش از گذشته است و از این نظر شاید منافع ملموس‌تری در مقابله با گروه‌های افراطی یا تکفیری خاورمیانه که بسیاری از اعضای آن را دشمنان مسکو در قفقاز شمالی و مناطقی چون چین، داغستان، اینگوش و تاتارستان تشکیل می‌دهند، یافته باشد. چارچوب استدلالی مسکو برای حضور پررنگ‌تر در منطقه بحران‌زده خاورمیانه نیز مبتنی بر لزوم به رسمیت شناختن اقدامات جمعی و چندجانبه با تهدیدات تروریستی و ضرورت پرهیز از یکجانبه‌گرایی در خاورمیانه با توجه به تجربه سال‌های گذشته آمریکا در این منطقه

است. البته عمل‌گرایی روسیه در سیاست خارجی، مانع رویارویی تمام‌عیار این کشور با قدرت‌های غربی در منطقه خاورمیانه می‌شود. می‌توان انتظار داشت با توجه به سابقه کرملین در شیوه حل‌وفصل اختلافات خود با غرب، در مورد بحران‌های جاری در خاورمیانه نیز مسکو پس از نشان دادن ظرفیت و توان حضور و نقش‌آفرینی خود، زمینه معامله با غرب در منطقه «خارج نزدیک» را فراهم کند. با این حال حتی در صورتی که نگاه کرملین به بی‌ثباتی‌ها در خاورمیانه ناشی از عمل‌گرایی دیرپای مسکو باشد، نفس شکسته شدن انحصار غرب در مقابله با افراطی‌گری و تروریسم در منطقه می‌تواند دارای آثاری مطلوب برای صلح و ثبات منطقه باشد و بازگشت ثبات به کشورهای بحران‌زده خاورمیانه را در بلندمدت تسهیل کند.



یادداشت‌ها

1. www.ctc.usma.edu, 2014.
2. azelin.files.wordpress.com, 2014.
3. azelin.files.wordpress.com, 2014.
4. International Crisis Group, 2014.
5. www.chathamhouse.org, 12 February 2014.

منابع

Baker, James A. and Lee H. Hamilton (6 December 2006), "The Iraq Study Group Report", *United States Institute of Peace*.

Bar, Shmuel (2009), **Iranian Terrorist Policy and Export of Revolution**, Interdisciplinary Center (IDC) Herzliya Lauder School of Government, Diplomacy and Strategy Institute for Policy and Strategy.

Brzezinski, Zbigniew (2007), "Securing America's Interests in Iraq: the Remaining Options, Iraq in the Strategic Context", *Testimony before the Committee on Foreign Relations*, United States Senate, available at: <http://www.senate.gov/~foreign/hearings/2007/hrg070201a.html>, accessed on 20 June 2012.

Bunzl, John (2004), "In God's Name?", in: John Bunzl (ed), **Islam, Judaism, and the Political Role of Religions in the Middle East**, Orlando: University Press of Florida.

Cohen, Richard (September 17, 2012), "The Price of Obama's Leading from Behind", *The Washington Post*.

Cordesman, Anthony H. (July 9, 2014), "The New 'Great Game' in the Middle East: Looking Beyond the 'Islamic State' and Iraq", Center for Strategic and International Studies.

Esposito, John L. (1998), **Islam and Politics** Syracuse, N.Y.: Syracuse University Press.

Fuller, Graham (2006-2007), "The Hizballah-Iran Connection: Model for Sunni Resistance?", *The Washington Quarterly*, Vol. 30, No. 1.

Harris, Gail (2012), **Terrorism and Defense**, FPA 2012 Election Guide, Foreign Policy Association.

Hawley, Charles (2006), **Russia's New Foreign Policy: Moscow's Mideast Challenge to America**, available at: www.spiegel.de/international/0,1518,401078,00.html.

Hegghammer, Thomas (2010), **Jihad in Saudi Arabia, Violence and Pan-Islamism since 1979**, Cambridge: Cambridge University Press.

Hersh, Seymour (25 February 2007), "The Redirection: is the Administration's New Policy Benefiting our Enemies in the War on Terrorism?", **The New Yorker**.

Hunter, Shireen J. (2004), **Islam in Russia: The Politics of Identity and Security**, Armonk, NY: M. E. Sharpe.

International Crisis Group (9 September 2014), "Rigged Cars and Barrel Bombs: Aleppo and the State of the Syrian War", **Middle East Report**, No. 155.

Katz, Mark N. (November 2, 2004), "Will Russia and America be Allies in Iraq", **Eurasia Insight**.

Katzman, Kenneth. (September 5, 2012), "Iran: U.S. Concerns and Policy Responses", **Congressional Research Service**.

Kaye, Dalia Dassa and Frederic Wehrey (July – August 2011), "Arab Spring, Persian Winter: Will Iran Emerge the Winner of the Arab Revolt?", **Foreign Affairs**, Vol. 90, No. 4.

Kelman, Herbert C (2004), "National Identity and the Role of the 'Other' in Existential Conflicts: the Israeli-Palestinian Case", in: John Bunzl(ed), **Islam, Judaism, and the Political Role of Religions in the Middle East**, Orlando: University Press of Florida.

Kreutz, Andrej (2007), **Russia in the Middle East : Friend or Foe?**, London: Praeger Security International.

Legvold, Robert (2009), "The Role of Multilateralism in Russian Foreign Policy?", In: Elana Wilson Rowe and Stina Torjesen (eds), **The Multilateral Dimension in Russian Foreign Policy**, New York: Routledge. PP.21-46.

RAND (2009), Saudi-Iranian Relations Since the Fall of Saddam Rivalry, Cooperation, and Implications for U.S. Policy.

SANA Dispatches (April 2014), "Foreign Jihadism in Syria The Islamic State of Iraq and al-Sham", No.4.

Satloff, Robert (November 9, 2012), **Middle East Policy Planning for a Second Obama Administration**, The Washington Institute for Near East Policy.

Zagorski, Andrei (2009), "Multilateralism in Russian foreign policy approaches?", In: Elana Wilson Rowe and Stina Torjesen (eds), **The Multilateral Dimension in Russian Foreign Policy**, New York: Routledge, pp-46-58.